

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

آزادی در انتخاب دین، مدارا با پیروان سایر ادیان

همان‌طور که گفتیم، پلورالیزم بُعد عملی هم دارد و می‌توان آن را در دو موضوع خلاصه کرد؛ یکی بحث آزادی در انتخاب دین و دوم، بحث رفتار مسالمت‌آمیز و تحمل طرفداران دیگر عقاید. در رابطه با این دو جنبه، پلورالیسم نکته‌ی نئی برای بشر نیاورده‌است. متأسفانه نوعی خودباختگی در برابر غرب و نداشتن شناخت نسبت به سرمایه‌های فرهنگ خودی، سبب شده است که ما امروزه چیزهایی را که در فرهنگ ادیان عمیقاً وجود داشته، گمان کنیم حرف‌های نئی بوده که می‌بایست در قرن بیستم توسط یک کشیش مسیحی مطرح شود و ما به‌خاطر او، آن را بپذیریم. کدام دین الهی خلاف اندیشه‌ی آزادی در انتخاب دین، سخن گفته است؟ کدام پیامبر گفته باید اعتقادات را به‌زور به افراد تحمیل کرد؟ اساساً اعتقادات، به‌زور تحمیل‌شدنی نیست. ممکن است شما با زور کسی را مجبور کنید و او به زبان و به‌ظاهر بگوید من فلان چیز را قبول کردم؛ ولی این ایمان نمی‌شود. ایمان، پذیرش قلبی است و اصولاً با زور، هیچ‌چیز وارد دل انسان نمی‌شود؛ لذا هیچ پیامبر و هیچ دینی درصدد نبوده است که به‌زور افراد را مؤمن کند؛ چون مؤمن شدن با زور تحقق‌پذیر نیست. هدف ادیان، تعالی معنوی انسان‌هاست و تعالی معنوی انسان‌ها مستلزم باور و پذیرش قلبی حقایق دینی است و این چیزی نیست که با زور دسترس‌پذیر باشد. لذا هیچ دینی در پی این مقصود نبوده‌است.

اسلام هم همین طور. قرآن به صراحت می‌گوید: «**لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ**»^۱: در دین و ایمان کراهت و اکراه و اجبار اصلاً کاربرد ندارد. این جمله، جمله‌ی خبری است؛ جمله‌ای متضمن نهی نیست؛ نمی‌گوید شما اکراه نکنید؛ زیرا اگر می‌گفت شما اکراه نکنید، به این معنی بود که می‌شود کرد، اما شما نکنید؛ بلکه خدا با این جمله خبر می‌دهد که این کار اصلاً شدنی نیست؛ دین با اکراه و اجبار وارد قلب کسی نمی‌شود. لذا اینکه انسان‌ها باید در انتخاب دین آزاد باشند، حرف نوی نیست. همه‌ی ادیان، انسان‌ها را در پذیرش دین آزاد گذاشته‌اند و معیار پذیرش را متقاعد شدن خود شخص و بصیرت و بینش قرار داده‌اند، نه ترس و تهدید. قرآن فرمود: «**قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي**»^۲: ای پیغمبر! بگو این، راه من است؛ من مردم را بر اساس بصیرت به این راه دعوت می‌کنم، نه بر اساس چوب و چماق. کدام پیامبر الهی گفته است به‌زور باید افراد را مؤمن کرد که لازم باشد صبر کنیم تا قرن بیستم فرا برسد و آقای "جان‌هیگ"^۳ از امریکا پیام بدهد که باید در انتخاب دین آزادی داشت؟! البته ذکر این نکته لازم است که آزادی در انتخاب دین یک بحث است و آزادی در عمل به دستورات دین، بحثی دیگر. برای مثال؛ فرض کنید می‌خواهید تابعیت یک کشور را از میان چند کشور انتخاب کنید. آزادید؛ می‌توانید تابع جمهوری اسلامی ایران باشید، می‌توانید تابع ایالات متحده‌ی امریکا باشید، می‌توانید تابع هر کشور دیگری باشید. شما در پذیرش تابعیت هر یک از این کشورها آزادید. اما به‌محض این که تابعیت کشوری را پذیرفتید، به‌عنوان یک شهروند موظفید قوانین آن کشور را مراعات کنید. نمی‌توانید بگویید تابعیت این کشور را پذیرفتم؛ اما دلم می‌خواهد آزاد باشم و از چراغ قرمز هم رد شوم. وقتی تابعیت این کشور را پذیرفتید، دیگر آزاد نیستید و مکلف به اجرای قانونید. در دین هم همین‌طور است. انسان می‌تواند مسیحی، مسلمان یا یهودی باشد یا هر دین دیگری داشته باشد؛ ولی

^۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۶.

^۲. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱۰۸.

^۳ John Har wood H ck

وقتی گفت من مسلمان شدم، دیگر به اصطلاح مکلف است؛ یعنی موظف است قوانین این دین را رعایت کند. نمی‌شود بگویند من هم اسلام را پذیرفته‌ام و هم می‌خواهم آزاد باشم و هر کاری دلم خواست انجام دهم. خیر؛ در اصل پذیرش تابعیت آزادی؛ اما به محض این که پذیرفتی تابع یک دین شوی، دیگر در برابر قوانین آن دین، به یک شخص مکلف تبدیل می‌شوی. پس یک جنبه از بعد عملی پلورالیزم، بحث آزادی در انتخاب دین است که در همه‌ی ادیان الهی وجود دارد.

جنبه‌ی دوم؛ رفتار انسانی با پیروان سایر ادیان است. این هم حرف نوی نیست که لازم باشد در قرن بیستم از جامعه‌ی امریکا برای ما هدیه بیاید. کدام پیامبر الهی و کدام امام معصوم در برخورد با پیروان سایر ادیان، رفتار غیرانسانی داشته‌اند و شخصیت انسانی آن‌ها را لگدمال کرده‌اند؟ بله، پیامبر به چنین شخصی می‌فرمودند: تو که پیرو یک دین باطل هستی، به جهنم خواهی رفت، تو منحرفی؛ اما در زندگی دنیوی، حقوق انسانی او را مراعات می‌کردند. دو بحث است؛ یکی این که بگوییم عقیده‌ی این شخص باطل نیست و راهش درست است که چنین نیست؛ راهش باطل است و به جهنم خواهد رفت. دیگر اینکه شخصی که برایش اثبات شده اسلام حق است و همچنان اصرار دارد مسیحی یا یهودی بماند، گرچه دوزخی خواهد بود. اما امروز در دنیا به عنوان پیرو یک دین که ریشه‌ی الهی داشته، ولو تحریف شده، اسلام به او اجازه می‌دهد که در قلمرو حکومت اسلامی زندگی کند و از همه‌ی حقوق شهروندی مثل بقیه‌ی مردم استفاده کند؛ اسلام حقوق و احتراماتش را محفوظ می‌دارد. این حرف، حرفی نیست که لازم باشد جان‌هیک از جامعه‌ی امریکا برای ما بیاورد. احترامی که اسلام به پیروان سایر ادیان گذاشته، حیرت‌انگیز است. وقتی حضرت علی ع خواستند "مالک‌اشتر" را به مصر بفرستند، در دستورالعملی که برای اداره‌ی حکومت، خطاب به او نوشتند؛ یک نکته همین بود؛ فرمودند: در قلمرو حکومت تو، مردم دو دسته‌اند؛ «فَانَّهُمْ صِنْفَانِ اِمَّا اَخُّ لَكَ فِي الدِّينِ وَ اِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْاَخْلَاقِ»؛ یا برادر دینی تو و مسلمانند، یا نظیر تو در آفرینشند، ولو مسلمان هم نیستند. پس با آنها

۴. شریف‌الرضی، نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳ و ابن‌شعبه‌ی حرانی، تحف‌العقول، ص ۱۲۷.

رفتار انسانی در پیش بگیر. بزرگ‌تر از این صحنه چه می‌بینید؟ قلمرو حکومت حضرت علی علیه السلام بسیار وسیع بود؛ فراتر از ایران و عربستان و اینها بود. ایران، عربستان، مصر، سودان، فلسطین و عراق استان‌های این حکومت بودند. نصف کره‌ی زمین تحت حکومت حضرت علی علیه السلام بود. در این قلمرو وسیع، یکی از سربازان معاویه به منطقه‌ی تحت نفوذ حضرت علی علیه السلام در یکی از نقاط مرزی تجاوز کرد و از پای یک زن یهودی یا مسیحی (اهل ذمه) خلخال^۵ درآورد. حال تصور کنید؛ فرمانروای کشوری به وسعت نصف کره‌ی زمین در پایتخت آن کشور پشت تریبون (بالای منبر) رفته و درباره‌ی این ماجرا سخنرانی می‌کند؛ این سخنرانی حضرت در نهج‌البلاغه آمده است. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: به من خبر رسیده است که از پای یک زن یهودی یا مسیحی زینتی دزدیده‌اند. بعد حضرت می‌فرماید: اگر مسلمانی با شنیدن این خبر از غصه دق کند و بمیرد، شایسته‌ی نکوهش نیست.^۶ ببینید احترام برای پیروان سایر ادیان تا کجاست! آن وقت ما انتظار داریم جان‌هیک به ما بگوید در برخورد با پیروان سایر ادیان رفتار انسانی داشته باشیم؟! بله، قبول داریم؛ در تاریخ همه‌ی ادیان، افراد قدرت‌طلب فاسدی بوده‌اند که به اسم دین به مردم زور گفته و حقوق آنها را تضییع کرده‌اند؛ اما حساب آنها از حساب دین جداست. رهبران اصلی دینی کجا برخورد غیرانسانی کرده‌اند؟ برای نمونه، ابن‌ابی‌العوجای ماتریالیست منکر خدا، در حضور امام صادق علیه السلام می‌گوید خدا وجود ندارد. امام صادق علیه السلام نمی‌گوید او را بگیرید و اعدام کنید؛ بلکه با او گفتگوی علمی می‌کند، برایش بحث علمی می‌کند. البته این را هم بگویم؛ چون بعضی می‌گویند حال که این‌گونه است، پس اجازه بدهیم هرکسی هر حرفی را در جامعه منتشر کند. این حرف هم غلط است. امام صادق علیه السلام فرمودند در مسجد‌النبی یک تریبون برای ابن‌ابی‌العوجاء بگذارید و همه‌ی مردم شهر را هم دعوت کنید تا او دلایل این که چرا خدا وجود ندارد را برای مردم توضیح دهد؛ یعنی امام صادق علیه السلام اجازه‌ی انتشار اندیشه‌ی

^۵ خلخال زینتی است مثل انگو که زنان عرب به پا می‌کنند.

^۶ شریف‌الرضی، نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲۷ و کلینی، کافی، ج ۵، ص ۵.

باطل را ندادند؛ اما اجازه دادند که او به مقدّس‌ترین چیزها شک کند و سؤالش را نزد شخصی عالم مطرح کند. بین پرسش از عالم و ترویج تردید بین عوام، فرق است. اسلام اجازه‌ی ترویج شک و تردید و بی‌دینی بین مردم را نمی‌دهد، اما به شما اجازه می‌دهد نسبت به مقدّس‌ترین چیزها که خداست، شک کنی و سؤالت را بدون ترس و نگرانی و دلهره نزد کسی که صاحب تخصص و علم است، مطرح کنی و از پاسخ مطلع شوی. در اسلام مدارا با دیگران ارزشی بسیار برجسته است. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِإِدَاءِ الْفَرَائِضِ»^۷: خدا همان‌طور که مرا امر به انجام واجبات کرد، به من امر کرد که با مردم مدارا کنم. مدارا و رفتار مسالمت‌آمیز با دیگران در اسلام یک ارزش الهی است؛ اما در این زمینه، چند نکته وجود دارد.

نکته‌ی اوّل این است که همه‌ی ارزش‌ها اگر از حدّ تعادل خود منحرف شوند و شکل افراطی پیدا کنند، به ضدّ ارزش تبدیل می‌شوند. محبت مادر به فرزند چقدر لازم و ضروری است؟! لازمه‌ی رشد شخصیت فرزند است؛ اما همین محبت وقتی افراطی شود، یک کودک لوس نثر تربیت می‌شود؛ یک ارزش به ضدّ ارزش تبدیل می‌شود. مدارا هم یک ارزش است؛ این‌که من با یک مسیحی، با یک یهودی، با یک زرتشتی رفتاری مسالمت‌آمیز داشته باشم و مدارا کنم؛ اما این مدارا حدّی دارد؛ نباید از حدّ خاصی جلوتر برود؛ چون اگر شکل افراطی پیدا کند، کم‌کم آن اقلّیت مسیحی یا یهودی یا زرتشتی را به این طمع می‌اندازد که برای اکثریت جامعه‌ی اسلامی تصمیم‌گیری کنند و خواسته‌های خود را به آنها تحمیل کنند؛ نه، این قدر هم نباید به آنها رو داد؛ باید به آنها احترام گذاشت، با آنها زندگی مسالمت‌آمیز داشت و حقوقشان را مراعات کرد؛ اما نباید مدارا با آنها را به حدّی رساند که طمع کنند بر اکثریت جامعه آقایی کنند. پس یک نکته، حدّ مدارا است.

نکته‌ی دوم، انگیزه‌ی مداراست. انگیزه‌ی مدارای ما با پیروان سایر ادیان، این است که خدا گفته این کار را بکنیم و ما می‌خواهیم از خدا اطاعت کرده باشیم. کسانی که می‌گویند باید با پیروان سایر ادیان

^۷ کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۱۷ و شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۰۰.

مدارا کنیم؛ چون اگر نکنیم، فردا رادیو کلن آلمان علیه ما حرف می‌زند، رادیو بی‌بی‌سی انگلیس علیه ما حرف می‌زند، رادیو اسرائیل علیه ما چنین و چنان می‌گوید، در سازمان ملل ما را هو می‌کنند، انگیزه‌ی الهی ندارند و ما با چنین انگیزه‌ای موافق نیستیم. ما با پیروان سایر ادیان الهی مدارا می‌کنیم؛ چون مدارا ارزش موردپسند خداست، نه چون از رادیو بی‌بی‌سی و رادیو کلن یا از سازمان ملل و سازمان یونسکو می‌ترسیم. پس انگیزه‌ی مدارا هم باید الهی باشد. کسی که از رادیوهای خارجی می‌ترسد، قرآن خیلی صریح خطاب به پیغمبر اکرم ﷺ فرموده‌است: «**وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ**»^۱: اگر می‌خواهی مسیحی‌ها و یهودی‌ها دیگر علیه شما حرف نزنند و تبلیغ نکنند، تنها راه این است که اسلام را ببوسی و کنار بگذاری و پیرو آنها شوی؛ یعنی طمع آنها این است؛ باید استقلال و آزادی و همه چیز را ببوسی و مستعمره‌ی آن کشور شوی تا دیگر رادیو کلن و رادیو بی‌بی‌سی علیه تو حرفی نزنند. پس انگیزه‌ی مدارا نباید ترس از آنها باشد. انگیزه‌ی مدارا باید اطاعت از فرمان خدا باشد. چون خدا گفته با آنها مدارا کنید، مدارا می‌کنیم.

و اما نکته‌ی آخر در این مبحث: پیروان سایر ادیان که به اسلام کافرند، یعنی اسلام را قبول ندارند، همه‌شان یکدست نیستند. می‌توان آنها را به سه گروه تقسیم کرد. یک گروه؛ جاهلان قاصرند. فرض کنید شخصی در ده‌کوره‌ای مثلاً در کشوری افریقایی متولد شده و از روز اول هم آن منطقه مسیحی‌نشین بوده و تنها دینی که به او معرفی کرده‌اند، مسیحیت بوده است، اصلاً اسم اسلام به گوشش نخورده، باسواد هم نبوده و هیچ امکانی که مطالعه و تحقیق کند هم نداشته است؛ لذا او نسبت به اسلام جاهل مانده و در جهلش هم تقصیری ندارد؛ قاصر است، مقصر نیست. چه بسا در بین اینها افراد منصفی هستند که اگر من و شمای مسلمان، غیرت و همت می‌کردیم و اسلام را به‌درستی به آنها معرفی می‌کردیم، منصفانه اسلام را می‌پذیرفتند. این‌ان یک گروهند: جاهلان قاصر.

^۱ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۰.

گروه دوم، جاهلان مقصّرند. فرض کنید شما به فلان شخص مسیحی، مثلاً به دانشجوی هم‌دانشکده‌ایتان بگویید عزیز دل من، به این دلایل، اسلام حق است، به این دلایل، عصر دین مسیحیت گذشته، کتابش تحریف شده است. هر سؤالی راجع به اسلام داری، من آماده‌ام به تو جواب بدهم، هر اشکالی داری، حاضرم برایت توضیح بدهم. اگر کتاب می‌خواهی، من به تو می‌دهم. برایت وقت می‌گذارم، بیا هر چه می‌خواهی برایت توضیح بدهم؛ او به شما بگوید برو بابا! من حال و حوصله‌ی این حرف‌ها را ندارم. کتابی را هم که به او دادید، پرت کند و در سطل زباله بیندازد و به حرفتان گوش ندهد. او نسبت به اسلام ناآگاه می‌ماند؛ اما در ناآگاه ماندنش مقصّر است. چون امکان کسب آگاهی را برایش فراهم کردید و او استفاده نکرد. گروه سوم کافران، عالمان معاندند. یعنی کسی است که حقانیت اسلام را برایش اثبات کرده‌اید و برایش مثل روز روشن است؛ ولی او از روی عناد و لجاج و تعصب، زیر بار نمی‌رود؛ کاملاً هم برایش مسلم شده که اسلام حق است. او معاند است.

به‌خوبی روشن است که این سه گروه را نمی‌شود با یک چوب راند؛ خصوصاً گروه اول را که جاهلان قاصرند، به‌هیچ‌وجه نمی‌توان درکنار جاهلان مقصّر و عالمان معاند قرار داد. خدا هم این کار را نمی‌کند؛ یعنی قطعاً خدا هم در ارزیابی اخروی بین این سه گروه تفاوت قائل است. الان در جامعه‌ی ما هم افراد مسیحی و کلیمی و زرتشتی هستند، ما که نرفته‌ایم شناسنامه‌های تک‌تک این‌ها را بررسی کنیم و تاریخچه‌ی زندگی‌شان را بدانیم، یقین داریم در بین این‌ها جاهلان قاصری هم وجود دارند و چون چنین افرادی در بین آن‌ها وجود دارند و ما دقیقاً نمی‌دانیم کدامیک هستند، به همه‌ی آن‌ها احترام می‌گذاریم و با آنها رفتار انسانی می‌کنیم؛ به حرمت آن جاهلان قاصری که منصفند و اگر من و شما واقعاً همّت کرده بودیم اسلام را با زبان منطقی و گویا به آن‌ها عرضه کرده بودیم، آنها مسلمان شده بودند. آن‌ها گناهی ندارند، گناه به گردن من و شمای مسلمان است که همّت نکردیم اسلام را درست به آن‌ها معرفی کنیم. به اعتبار این که در جمع پیروان سایر ادیان جاهلان قاصر منصفی وجود دارند، به حرمت آن‌ها انسان باید به همه‌شان احترام بگذارد و با آن‌ها رفتار انسانی پیشه کند.

به هر صورت، در حوزه‌ی پلورالیزم عملی یا بحث تلرانس^۹ و تسامح و تساهل و تحمل پیروان سایر ادیان، آقای جان‌هیک حرف نو قابل‌قبول و منطقی‌یی که در اسلام وجود نداشته باشد، نیاورده که ما بخواهیم به دنبال او برویم و تابع ایشان شویم. اگر کسی خودِ اسلام را درست درک کند، خیلی عمیق‌تر و بزرگ‌تر از آن حرف‌ها، و به شکل درست‌تر و صحیح‌تر، در خود اسلام وجود دارد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

^۹ Tol erance